



پرونده

ریچارد فورد Richard Ford

استقلال جدا از مفاهیم پیچیده و سرشت نوبنی که در عصر جهانی شدن یافته، مفهومی ساده‌تر و انسانی‌تر هم دارد. ریچارد فورد نویسنده آمریکایی، استقلال را در ساده‌ترین مفهومی یعنی وداع و جداحافظی می‌شناسد و معتقد است که استقلال به معنای جدایی انداختن بین خودمان و دیگران و از محفل آنان فاصله گرفتن است. او با مفهوم ساده استقلال این پرسش تازه را مطرح می‌کند که آیا معنای واقعی استقلال آزادی ارتباط با دیگران است یا آزادی برای جدایی خود از دیگران؟ اما در پایان همه جست‌وجوهای این پاسخ‌ناگزیر را دارد که باید همه چیز را در زندگی دخالت داد و تنها راه توفیق بودن مردم در کنار تان است. فورد در برابر سیلاب دخالت همه چیز در زندگی، اعتراف می‌کند: تمام چیزهایی که مرا به دردسر می‌اندازند مصداق خود من هستند که روان‌ام را می‌آزارد اما آن را به هلاکت در حالی پرهیزگزارانه ترجیح می‌دهم. فورد نخستین نویسنده آمریکایی است که اثر مشهورش روز استقلال Independence Day همزمان برنده جایزه‌های معتبر پولیتزر و پن لاکتور شده است.

اگرچه متفلسفی فورد را در زمره نویسندگان پست‌مدرن آمریکایی می‌شناسند و او خود نیز معتقد به اصلاح‌ناگزیر شیوه‌های سنتی داستان نویسی است، اما احترام خود را به نویسندگان سنن کهن، این گونه بیان می‌کند: هنگامی که سیاسی خود را به تمام شخصیت‌های برجسته نظیر چفوف، تورگنیف و دوموپاسان بیان می‌کنیم در واقع مهر تاییدی بر جدو جبهه‌مان برای دوری از سنن بزرگ داستان نویسی می‌زنیم. گویی میلی شدید به تقلید چیزی شگرف در ماهست که انجامش با رضایت عمیق توأم است.

استقلال
آن‌گونه که
این
جنوبی
می‌گوید



یک شب از ماه آوریل در پاریس سرچاپار دورد به همراه دوستش در یک رستوران کوچک پاریسی سرگرم حرف شام است. ناشر فرانسوی آثار دورد از طریق تلفن همراه به وی اطلاع می‌دهد که تماس‌های زیادی از آن سوی اقیانوس اطلس برای ارتباط با دورد گرفته شده است.

دورد از چند ماه پیش آیرتسانی را در پاریس اجاره کرده تا به دور از غوغاهای و مشغولیت‌های ذهنی، بر نوشتن رمان جدیدش متمرکز شود.

مردمی که اصرار دارند از آمریکا یا دورد تماس بگیرند مشتاق اند که خبر اعطای جایزه پولیتزر را به خاطر رمان روز استقلال

Independence Day به وی بدهند. دو هفته بعد دورد جایزه

پن فالکنر را نیز برای همین اثر دریافت می‌کند. رمان روز استقلال نامه رمان نویسنده ورزشی

Sports Writer است. این نخستین بار است که نویسنده‌ی یکی از آثارش هر دو جایزه معتبر

پولیتزر و پن فالکنر را همزمان دریافت می‌کند. برای دورد این دو جایزه نمره حرفه‌ی دشوار و پر

زحمت است که نزدیک به سی سال از عمر او را به خود اختصاص داده است.

دورد در بازبینی نهایی روز استقلال

دست‌نویشتی هفتصد صفحه‌ی خود را دو بار با همای بلند می‌خواند تا آخرین ایرادهای آن را رفع

کند و سپس دوبار دیگر متن را با ویراستارش Gary Fisketyn به پایان برده است. بعد از آن

نیز به هنگامی که کتاب آماده چاپ شده ویراستر بریتانیایی او اظهار می‌دارد که ظاهراً دورد مخموم

به (V) در رمان بسیار به چشم می‌خورد. دورد با وی موافق است و ویراستر می‌گوید: «یک نویسنده

هنگامی از قیود مخموم به (V) استفاده می‌کند که فعل مورد نظر شدت عمل فعل را رسانده دورد

طی دو هفته بعدی متن را مجدداً مورد بازبینی قرار می‌دهد و قیدهای مورد اشاره ویراستار را در صورت نیاز حذف کرده و بر شدت عمل افعال همراه با آن‌ها می‌افزاید. او در این باره می‌گوید: «وقتی شدت‌مشان بیش از چهار هزار تا از این قیدها در متن بود.

ریچارد دورد در شانزدهم فوریه سال ۱۹۹۴ در شهر جکسون ایالت می‌سی‌سی‌پی به دنیا

می‌آید و تا هشت سالگی اش را در این شهر می‌گذراند. از آن پس ریچارد بین جکسون و لیتل

راک در ایالت آرکانزاس که پدر بزرگش مدیر هتل‌ها در آن جاست در رفت‌وآمد مدام است. در شانزده

سالگی پدرش را از دست می‌دهد. دوران کودکی و نوجوانی ریچارد با خاطراتی شیرین همراه است. او

می‌گوید: «هر آن سال‌ها هیچ چیز طراوت خود را از دست نمی‌داد. شبی را در سال ۱۹۶۱ برای

همیشه به یاد دارم که با یک مهماندار هواپیمای دیدار داشتیم او کمی مسن‌تر از من هفده ساله بود.

آن شب مسیر بین جکسون و لیتل راک را طی چند

روایهای یک نویسنده آمریکایی در آپارتمان بی‌سر و صدای پارسی



ریچارد دورد نخستین نویسنده آمریکایی است که یک اثرش -روز استقلال- همزمان برنده دو جایزه معتبر ادبی پولیتزر و پن فالکنر شده است

فرانک باسکوم، شخصیت رمان روز استقلال باقی ماندن را بدون هیچ درد و رنج و زحمت را هیچ آرزوی زیاد می‌خواهد او اکنون زیستن را دوران هستی می‌نامد

ساعت بارها و بارها با اتوبوس طی کردیم. خاطره این دیدار همیشه در ذهنم خوشایند و لذت‌بخش است. دورد در سنین نوجوانی دوست دارد مانند پدرش بزرگش کند و مگر هتل شود. اما در نیروی دریایی ثبت‌نام می‌کند و بلافاصله نیز به هپاتیت مبتلا می‌شود و در حین مرخصی پزشکی به ادبیات علاقه‌مند می‌شود. دورد در جوانی آهنگی دچار زبان پریشی است اما این ضعف خود را به عنوان یک معلولیت نمی‌شناسد او ادعا می‌کند همین ضعف بوده‌که به نویسنده شنش کمک بسیار کرده است.

پس از فارغ‌التحصیلی در سال ۱۹۶۶ به سراغ مشاغل مختلفی از جمله نیروی پلیس آرکانزاس

می‌رود، اما کسی او را استخدام نمی‌کند و تنها با تلاش بسیار موفق می‌شود به عنوان معلم

پیش‌دبیرستانی شغلی پیدا کند. او برای مدت کوتاهی در فاینیت مری یک تیم بیسبال می‌شود و سپس با نقل مکان به نیویورک چندی را به عنوان

دستیار سردر به نشریه *American Druggist* به کار می‌پردازد. سفر به واشنگتن و ثبت‌نام در

دانشکده حقوق نیز برایش تجربه موفقی نیست او این رشته را پس از گذراندن یک ترم رها کرده و به

آرکانزاس باز می‌گردد و در دبیرستان مرکزی لیتل راک به تدریس سرگرم می‌شود. در همان دوره به

نویسنده‌ی در بخش ورزشی نشریه *Arkansas Gazette* می‌پردازد. موقعیتی در CIA به وی

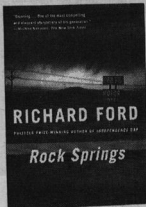
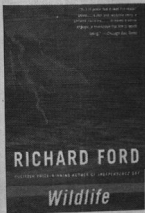
پیشنهاد می‌شود، اما نمی‌پذیرد. سرانجام در بیست‌وسه سالگی با هم دانشگاهی اش کریستینا

هنسلی که دختر یک خلبان است ازدواج می‌کند. از این زمان به بعد دورد می‌کوشد برای برخورداری از

یک زندگی ولقمی، کاری منطقی و درست انجام دهد.

دورد: نویسنده جوان غالباً از این نگارنده که آیا می‌توانند کتابشان را به انتها برسانند این قضیه زحمانی شامل حال من هم می‌شود اما اکنون بعضی من این است که بی آن‌که کتاب را به پایان برسانم در متن آن باقی بمانم

من واقعاً نمی‌توانم درباره مشکلات نویسنده‌ی گله‌مند باشم، چون هیچ کس مرا به انجام آن واثمی دارد اگر کار واقعاً دشوار بود آن را ترک می‌کردم



در آرکانزاس و می‌سی‌سی‌پی است و اگرچه این مکان‌ها جنوبی‌اند، اما نمی‌توان گفت که رمان من جنوبی است. بعدها همه کسانی که درباره رمان‌ام چیزی نوشتند همگی نظرشان این بود که این هم یک رمان جنوبی دیگر است و من به آن‌ها فقط گفتم: «باشه همین طوره که شما می‌گین» اما من شخصاً فکر نمی‌کنم چیزی به عنوان نگارش جنوبی یا ادبیات و خصیصه‌های جنوبی وجود داشته باشد.

مکان رمان بعدی *The Ultimate Good* لاکس در این رمان هری کوپن دامپزشک و پستان‌پزشک به اکساکای مرکز یک سفر می‌کند تا به کمک دوست دختر قدیمی خود برود و برادرش را که به خاطر قاچاق مواد مخدر دستگیر شده از زندان برهاند. این اثر فورده نیز همانند رمان قبلی با استقبال نسبتاً خوبی روبرو می‌شود اما خودش ابراز رضایت نمی‌کند. از این دو اثر کمتر از دوازده هزار نسخه به فروش می‌رود. او می‌گوید: «هرچقدر که احتمالاً شکاف عمیق و فاصله بسیاری بین آن‌ها من چنانچه من انجام می‌دهم و آن چه نظر خوانندگان را جلب می‌کند وجود دارد»
 در رمان *The Sports Writer* فرانک باسکوم از یک به اصطلاح بحران روحی که در

بالاخره با خودم کنار آمدم و متقاعد شدم به عنوان یک نویسنده نوبستندگی نیستم که آثارم قابل چاپ باشد، فکر فلستان کوتاه را از سر بیرون کردم و مشغول کار بر روی یک رمان ششم، با این حال او مجموعه داستان کوتاه تحسین برکنتری با عنوان *Rock Springs* دارد که در سال ۱۹۸۷ چاپ شده است.

سرانجام گزیده‌ای از رمان *A Piece of My Heart* در نشریه *Paris Review* چاپ و کتاب نیز با همکاری دوستش *Donald Hall* در سال ۱۹۷۶ توسط انتشارات *Harper & Row* منتشر می‌شود. این اثر که نخستین کار فورده است تا امروز جایزه ارنست همینگوی می‌شود. رمان، داستان یک سرگشته آرکانزاسی به نام رودبارد هیوز است که همسرش را ترک می‌کند تا به دنبال دختر معمولی ارتجاع کردمش برود که در راه با شرم نپول، دانشجوی حقوق از شیکاگو روبرو می‌شود. با این که رمان با استقبال منتقدان همراه می‌شود، اما فورده از این که به او برجسب یک نویسنده جنوبی نواکنگری برزند چندان خوشنود نیست. می‌گوید: «من یک جنوبی‌ام، خدا می‌داند، اما همیشه خواسته‌ام که کتابم از حیطة نوشته‌های به اصطلاح جنوبی خارج باشد. مکان ماجراهای رمان

روایتی ریزچاره فلستان نویسی است. او می‌گوید: «چند تایی فلستان کم اهمیت و نه چندان جذاب نوشته بودم، وقتی که معلم آن‌ها را خواند گفت خوب است، فقط همین» فلستان نویسی برای فورده در واقع واکنشی در برابر زندگی عملی و تجربی اوست که با مطالعات حقوقی وی همراه بوده است. خودش می‌گوید: «هوشش، به غیر از دوست داشتن کرپسینا، نخستین عمل و اقدام مهم و مستقل من بوده معلم قبلی فورده به او توصیه کرده بود که تحصیلات دانشگاهی‌اش را ادامه دهد به دنبال همین توصیه است که فورده به دانشگاه کالیفرنیا می‌رود چون که بنا به گفته خودش، «آن‌ها مرا پذیرفتند» او می‌گوید: «من حتی نمی‌دانستم چه کسی در این دانشگاه تدریس می‌کند و البته به اهمیت دانستن این موضوع هم واقف نبودم،» به هنگامی که فورده به دانشگاه کالیفرنیا می‌رود اوکنی *Oakley Hall* و *E.L. Doctorow* نیز در آن جا هستند، فورده به امروز مدیون و شکرگزار آموزش در آن جاست.

فورده تا سال ۱۹۷۰ که در رشته هنرهای زیبا با مدرک کارشناسی ارشد فارغ‌التحصیل می‌شود نمی‌تواند اثری از خود به چاپ برساند. او می‌گوید:

خلال تعطیلات آخر هفته عید پاک سال ۱۹۸۲ به آن مبتلا شده رنج می برد. پسرش رالف، چهار سال پیش از آن به طرز ناگهانی بر اثر سندروم ری از دنیا رفته و از آن زمان به حالت خودمانی رویایی بازگشته و به جمع آوری کتاب‌گلهایی که به وسیله پست فرستاده می شود، می پردازد. فراتر که به دیدار فال گیری می رود و با زانن مختلفی در ارتباط است. نهایتاً همسرش را طلاق می دهد. زمان با ملاقات آن‌ها در مراسم یادبود سیزدهمین سالگرد تولد رالف در جمعه قبل از عید پاک شروع می شود.

باسکوم هنوز همسر سابقش را دوست دارد. در این زمان به همسر فراتر اشاره نمی‌شود و نام او فقط با حرف X مورد خطاب قرار می‌گیرد. فراتر دوست خود را که یک پرستار اهل تگزاس است برای مصاحبه با یک، فوتبالیست حرفه‌ای که دچار معلولیت شده، به تدریج می‌فرستد و ظاهر آفند دارد. در این مصاحبه برای داستانی که می‌نویسد استفاده کند. فراتر اما با ناراحتی اعتراف می‌کند: نویسنده‌ی حرفه‌ای مطالب رزینی به آدم می‌آموزد که در زندگی هیچ مشغول متعالی‌یی وجود ندارد. محله تایم در سال ۱۹۸۶ زمان نویسنده ورزشی را یکی از پنج کتاب برگزیده سال معرفی می‌کند. مگنر رویانهای هر دو زمان نویسنده ورزشی روز استقلال، نیوجرسی است. فرد به نیویورک تایمز می‌گوید: «هر این دو کتاب سعی نکردم زمانی فریاده نیوجرسی بنویسم بلکه مدغم می‌بودم که زمانی مرید آمریکایی بنویسم که مکان وقایع اتی نیوجرسی باشد.

در واقع *The Sports Writer* کتابی بود که مورد برای شروع به کار و به عنوان یک دستاورد به آن نیاز داشت. اما در ابتدا با مشکل روبرو شد.

ویراستار معروف انتشاراتی Knopf که فردی لطیف و متفکری بود، بعد از خواندن صورتی‌نماه منعم اول دست نوشته خود، فرد گفت که او باید چاپ این اثر را فراموش کند. فرد می‌گوید:

ویراستار به من گفت که من باید این نوشته‌ها را داخل کشوی میزیم بگذارم و بروم سرخ نوشن آن چه که فکر می‌کنم بهتر است! حس می‌زنم منطورش خوب بود یا شاید هم داستان‌هایی که محل وقوع حوادثشان در مونتانا باشد به هر صورت او در اشتباه بود. تا شش ماه بعد از صحبت‌مان، از حرف‌های او آشفته بودم و توی فکر فرو رفته بودم. در این شش ماه هیچ چیز نوشتم، اما در آخر گفتم که خب این یک کتابی است که برای نوشن انتخاب کردم و هیچ احساس ناخوشایندی هم نسبت به آن به خود راه نمی‌دهم.

فرد اضافه می‌کند: ویراستار حق داشت در اشتباه باشد، چون به گمان خودش داشت مرا نصیحت می‌کرد. گرچه، هرگز نمی‌توان گفت یک نویسنده جوان چطور پرورش خواهد یافت و به رشد و تکامل خواهد رسید.

نهایتاً با سعی و تلاشی گری فیسکتجون، *رمان The Sports Writer* توسط انتشارات Vintage به چاپ می‌رسد. گری هنوز ویراستار آثار فرد است. و به دنبال آن مجموعه‌یی از داستان‌ها به نام *Rock Springs* که وقایع آن بیشتر در مونتانا روی می‌دهد در سال ۱۹۸۷ منتشر می‌شود و بر شهرت فرد به عنوان یکی از بهترین نویسندگان نسل خودش می‌افزاید. چهارمین رمان فرد، *Wild Life* در مورد یک نوجوان مونتانیایی است که در سال ۱۹۹۰ به چاپ می‌رسد.

فرد پس از این آثار، به دنبال خلق اثر دیگری است. در اوایل ۱۹۸۹، در مصاحبه‌یی به طعنه و شوخی می‌گوید که ممکن است دنباله‌ی *رمان The Sports Writer* را بنویسد. اما فرد این قضیه را تا سال ۱۹۹۱ یعنی تا پیش از زمانی که فراتر با اسکوم در یادداشت‌هایش حضور می‌یابد، جدی نمی‌گیرد. او یک سال تمام را صرف

برنامه‌ریزی رمان روز استقلال کرده و مثل همیشه موشکافانه به تحقیق می‌پردازد. یادداشت‌های زیادی تهیه می‌کند. در این زمان حتی در مورد رزترین جزئیات به عنوان مثال، اسمی، ذرات نظر شخصی از سوی فرد اعمال شده است. *The Sports Writer* نام خانوادگی باسکوم، به طرز یبوع *Slocum* انتخاب شده است. اسلوکام از نام فرورد معروف به نام جاشا اسلوکام گرفته شده است. وی خود دنیا را با کشتی ترابوردی

فرد سه سال دیگر نیز به طور مداوم بر روی رمان روز استقلال، کار می‌کند. او می‌گوید: «من همیشه با خودکار یا قلماد می‌نویسم و بعد آن را کتاب می‌کنم تا این که خوانا باشد. تمام نوشته‌هایم را خودم ششما آپ می‌کنم، چرا که از این طریق به کتاب درگیر کن و تزیین‌کن می‌شوم. تمام سعی و تلاش‌ام این است که تا حد امکان در متن کتاب باقی بمانم، زیرا من معتقدم که اگر فقط بر کتاب متمرکز شوم و خود را با آن کاملاً درگیر کنم، قطعاً نتایج بهتری حاصل خواهد شد. نتایج گمان‌گهان چون غالباً از این نگراند که آیا می‌توانند یک کتاب را به انتها برسانند. البته تا وقتی که آن را انجام می‌دهید، این خود یک سوال بزرگ است. این قضیه شامل حال من هم می‌شد. گرچه، اکنون سعی‌ام بر این است که بی‌آن که کتاب را به پایان

برسانم، من آن باقی بمانم. بالاخره کتاب را به

انتها خواهم رساند، وگرنه کتابی به وجود نخواهد آمد.

فرد بر این نکته که کجا بنویسد حساسیتی ندارد. فرد و کریستینا که فرزندانی ندارند، متناوباً در نیواورلئان، مونتانا و ای‌سی‌سی‌سی زندگی می‌کنند. فرد می‌گوید: «وقت‌های سعی می‌کنم چیزی بنویسم دوست دارم که زندگی آرام و ساکنی داشته باشم. مثلاً مایل نیستم که در نیویورک بنویسم، به کریستینا که فرد تمام کتاب‌هایش را به وی تقدیم کرد، هر عید به اولین خواننده آثار او است، حتی اگر فرد کریستینا را خواننده کاملی برای آثارش نشناسد. اما این فرد است که می‌گوید: «کریستینا کتاب‌هایش را بیشتر با من و نانی‌های من هم‌داستان می‌شود. در وجود او حس قوی‌یی از شوخ طبعی و شوخی‌های عشقی وجود دارد. روز استقلال در سال ۱۹۹۵ توسط انتشارات

Knopf به چاپ می‌رسد. در این زمان که *رمان* وقایع آن در انتخابات ۱۹۸۸ یعنی پنج سال بعد از حوادث *The Sports Writer* است. فراتر باسکوم شخصیت رمان، یک دلال معاملات ملکی است. کاراکتری که فرد با توجه به نقل مکان‌های پیاپی‌اش با کریستینا با آن آشنا است.

آن چه که باسکوم می‌خواهد، بدون هیچ درد و رنجی باقی ماندن و زیستن بی‌هیچ آرزوی زیاد است. او معتقد به اصلی فلسفی، یا بهتر بگوییم گویایی از تفکر است که آن را «دوران هستی» می‌نامد.

نقدهایی که در مورد روز استقلال نوشته شده‌اند، همگی وجدانگیرند، اما فرد هیچ‌یک را نخواهد است. وقتی که *Wild Life* منتشر می‌شود،

نقدهای تحقیرآمیز زیادی در مورد آن انتشار می‌یابد. و ظاهراً آن‌ها بیش از حد نویسنده را می‌آزارد. فرد می‌گوید: «من هم مثل دیگران هستم، دانیایی را می‌خواهم که هر چه به انجام می‌دهم بیسنده و ابراز شادمانی کند. متأسفانه، این اتفاق رخ نداد، بنابراین وقتی روز استقلال منتشر شد، کریستینا به من توصیه کرد که نقدها را بخوابم.

بر واضح است که فرد در زمان‌های رضایت در حرفه نویسنده‌ی برای فرد به سادگی میسر نشده است. او می‌گوید: «من واقعاً نمی‌توانم درباره مشکلات نویسنده‌ی گلم‌نم باشم، چون هیچ‌کس مرا به انجام آن وامی‌دارد. اگر کار واقعاً دشوار بود، آن‌ها ترک می‌کردم. اما واقعیت این است که هر قدر هم کار مشکل باشد، با تشخیص و درک دقیق می‌توان به این نتیجه رسید که من سرگرم‌کاری